

## چند نکته در تصحیح کتاب « لغت فرس »

کتاب « لغت فرس » تألیف ابو منصور علی بن احمد اسدی طوسی قدیمتر و استوارتر فرهنگ زبان فارسی است که بحث در اهمیت و عظمت این کتاب ، و تحقیق درباره شعرائی که نامشان برده شده ، و همچنین بیان خصایص لغوی آن باسانی میسر نیست و مجال و فراغی بیشتر میخواهد .

این کتاب نفیس را نخست پاول هورن Paul Horn مستشرق معروف آلمانی بسال ۱۸۹۷ مسیحی بچاپ رسانده و بعد دانشمند محترم آقای عباس اقبال استاد دانشگاه بسال ۱۳۱۹ شمسی طبع کرده و بسیاری از کلمات را که در نسخ غلط بوده تصحیح فرموده اند و حرکات حروف لغات را که غالباً مجهول بوده معلوم و مشخص کرده اند و همین نسخه اخیر است که در دسترس همگان و مورد استفاده و بحث ماست .

چندی پیش در کتابخانه علامه اجل جناب آقای دهخدا متعنا الله بطول حیوته مشاهده افتاد که آن بزرگوار نرحواشی نسخه خود درباره بعضی از لغات توضیحاتی داده اند و تصحیحاتی فرموده اند که قدر و قیمت این یادداشتها را جز خواص از اهل علم و ادب نتوانند شناخت .

از نظر خدمت بادب و فرهنگ بجا و لازم دانستیم که این تعلیقات و استفادات را هم بدان عبارت که استاد اجل مرقوم داشته اند از حواشی آن کتاب بصفحات مجله یغما انتقال دهیم ، تا هم در هنگام تجدید چاپ کتاب مصحح دقیق را بکار آید و هم دانش پژوهان و محصلین از اشتباه مصون مانند نسخه خود را - اگر بخواهند - تصحیح کنند .

نقل عبارت و اشعار متن کتاب را هم از چند جهت لازم و بجا دانستیم :  
نخست آنکه پژوهندگان اگر نسخه اصلی را در دسترس خویش ندارند بدان نیازمند نباشند .

دیگر آنکه لغات تکرار شده را محصلین بدهن بسیارند و فراگیرند .  
سه دیگر آنکه تصحیح و نظر علامه اجل آقای دهخدا مد ظله که در ذیل هر قسمت چاپ می شود و بنشانه \* نموده شده روشن تر نماید .

### آسای دیگر

مانند بود چنانکه گویی شیر آسا و خور آسا و ترک آسا و مانند این . شهید گفت :

شود بدخواه چون روباه بددل      جوشیر آسا تو بخرامی بمیدان

\* ظاهراً مصرع اول چنین است : شود « بدخواه تو » روباه بددل .

کمرا

گروهی خوابکه چهارپایان را گویند و گروهی طاق بنارا چنانکه منجیک گفت :  
باسهم تو آن را که حاسد تست      پیرایه کمند است خلد کمرا  
\* ظاهراً پیرایه کمند است و «جلد» کمرا .

کمرای دیگر

لعل [ ظ : محل ] شب گاه چهارپایان [ و ] گوسفند و غیره و بزبان ما انکرو  
[ کذا ] خوانند .

\* صحیح « نفل » است ، بمعنی آغل گوسفندان و جای چهارپایان .

پروا

فراغت باشد و سراسیمه را ناپروا گویند ، چنانکه دقیقی گفت :

ابوسعبد آنکه از گیتی از او بر گشته شد بدها

مظفر آنکه شمشیرش ببرد از دشمنان پروا

\* مصراع اول چنین است : « ابوسعبد آنکه از گیتی از او بر گشت شد بدها »

و «پرگست» یعنی دور ،

نیا

پدر پدر و پدرمادر بود ، چنانکه فردوسی گوید :

نییره که جنگ آورد با نیا      هم از ابلهسی باشد و کانیا

\* صحیح « است و کانایما » ست .

وستا

تفسیر زند است و زند صحف ابراهیم بود ، خسروانی گفت :

چو کلین از گل آتش نهاد و عکس افکند      بشاخ او بردراج گشت وستا خوان

مصراع اول « آتش نهاد عکس افکند » است بی « و »

آشنا و آشناه و شاه

شنا و باشد که در آب زنند و عبری سباحت گویند . بوشکور گفت :

کسی کاندرا آبست و آب آشناست      از آب ارچو آتش نترسد سزاست

\* مؤلف در اشتباه است در انتخاب این مثل ، « آب آشنا » بمعنی عارف و شناسنده آب است ، نه آشنا بمعنی شنا .

### گردنا

سیخی باشد [که] مرغی یا چیزی بدان بر آتش بریان کنند و بگردانند . چنانکه کسایی گفت :

دلی را که هوا جستن چو مرغی در هوا بینی  
بِحاصل مرغ و آوار او را بآتش گردنایی  
\* ظاهراً مصراع دوم چنین باشد « بحاصل مرغ و آوار او را بگردنایی »  
چنانکه سوزنی هم چنین فرموده است : « دشمن چو مرغ گردان بر گرد گردنا »

### مانا

هم پنداری بود چنانکه کسایی گفت :

چندین حریر و حله که گسترده بردرخت  
مانا که برزدند بقرقوب و شوشتر  
\* چندین حریر حله (بی وار) ... قرقوب و شوشتر (باوار) . حله کلمتی است  
عام و حریر بدان عطف نمی شود ، قرقوب و شوشتر هر دو شهرست . قرقوبی و شوشتری  
بمعنی پارچه منسوب بدین دو شهرست ، و قرقوب و شوشتر بمعنی پارچه نیست .

### آوا

آواز باشد . رودکی گفت :

ای بلبل خوش آوا آواده  
ای ساقی آن قدح با ماده  
\* ای ساقی آن قدح را با ماده .

### غوشا

سرگین گاو و گوسفند باشد . علی قرطکفت .

روهمان پیشه که کردی پدرت  
هیزم آور زر زوچین غوشا  
\* توو آن پیشه .

### قسطا

بسر لوقا و ایشان دو حکیم اند از یونان ، دقیقی گفت :

وان حرفها خطای کتاب او  
گویی حرف دفتر قسطا شد

\* «لوقا» حکیم نیست ، تنها پدر قسطاست و هیچیک یونانی نیستند بلکه از مردم بعلبک اند ، ظاهرا : وان حرفهای خط کتاب او .

ورا

وی را بود منجیک گوید :

نداند مشعبد ورا بند چون نداند مهندس ورا درز چند  
\* در نسخه پاول هورن « نداند مهندس مرادرد چند » ، این تصحیح قیاسی برای چیست ؟ مقصود آسمان است ، بعقیده قدما آسمان خرق پذیر نیست و در اینصورت « دور » درست است . نه « درد » .

ربا

ربای باشد ، منجیک گوید :

میان نرگسان اندر سرشک جان ربا دارد سرشک جان ربا دیدی میان نرگسان اندر  
\* « میان نرگستان در » در هر دو مصراع .

بالا

جنیبت بود فردوسی گوید :

بفرمود تا اسب را زین نهند بیالای او زین زرین نهند  
\* این مثل بی مورد است ، بالا در اینجا بمعنی « زبر » است .

کولا

زبان کردان بود ، بارانی گوید :

در یسایان بدید قومی کرد کرده از موی هـ-ریکی کولا  
\* این کلمه « شولا » ی امروزست و ظاهرا عبارت این بوده : « کولا بزبان کردان بارانی بود . . . . گوید » و نام شاعر افتاده است .

یا

یاد بود ، رودکی گوید :

یا آری و دانی که تویی زیرک و نادان وریادنداری توسگالش کن و یاد آر  
\* چرا « یاد » نباشد ؟

مغما

تباهی باشد [کذا]، حقیقی گوید :

تاخمره بود نام پنیړك نبری هیچ  
مفقود و مغما بزنی نعره که بگذار  
\* «تباهی» غلط ، و «تباهاه» درست است بمعنی خاکینه یا کباب .

عجما

آنکه در هیچ خیر و شر نرسد . محمد عثمان گوید :

صورت مردم عقلست نگاریده براو  
چوازاو عقل جدا گشت همانا عجماست  
\* - عجما عربی است تأنیث اعجم و در لغت نامه فارسی جای آن نیست .  
(اعجم صحیح است) .

فافا

چیزی نیکو و بدیع باشد . بلجوهر گوید :

توهمی گویی شعر تا فردا  
بخشدت خواجه جامه فافا  
\* توهمی گوی ..

زهما

عاشق باشد ، قریحی (ظاهرا - قریعی) گوید :

\* بچه دلیل ؟ اگر مقصود قریع الدهر است که او قریعی نیست .

وا

بابود چنانکه گویند سکبا و سکوا ، ابوشکور گوید :

زده گونه ریچال وده گونه وا  
کلو بندگی هر یکی را ...

قبا

نام شهر پست . پسر رامی گوید :

پست نشسته تودر قبا و من این جا  
کرده زغم چون زكوك بودن آهن

\* ظاهراً اصل شعر چنین است :

یار نشسته است در قبا و من این جا  
کرده زغم چون زكوك بوق چو آهن

رجوع به صفحه ۳۰۳ سطر ۱۹ شود .

تاب (حاشیه)

رنج و سختی باشد . کسائی گفت

از بهر که بایدت بدینسان شب و گیر      وز بهر چه بایدت بدینسان تف و تاب

\* از بهر که بایدت بدینسان شو و گیر .

\* ص ۲۲ س ۹ حاشیه : از کوزه همان برون ترا بد ، درست است نه از شیشه .

\* ص ۲۳ در سطرهای ۱ و ۲ و ۳ ، «چمش» درست است بمعنی چشم .

گر چمش را بغمزه بگرداند از وریب .

ص ۲۴ س اول چراغینه درست نیست «چراغله» است بمعنی کرم شب تاب .

شیب و تیب

سرشکسته و مدهوش ، قریب یکدیگرند ، رود کی گفت :

شیب تو با فراز و فراز تو بان شیب      فرزند آدمی بتواند بر شیب و تیب

\* ... قریب یکدیگرند یعنی از اتباعند .

گپ

اندرون رخ بود . عبدالله عارض گوید :

روان گشته دایم دو چیز از جهان شد      ز دو چشم کوری زدو گپ لالی

\* روان گشته دایم دو چیز از چهارش زدو گپش لالی ... بچه دلیل کاف است

و کاف نیست در صورتیکه «گپ» لطیف تر از «گپ» است .

جناب

آن بود که دوتن بایکدیگر جناب بندند که چیزی از یکدیگر بگرو بستانند .

مسعود سعد گوید :

اکنون نمیستانی چیزی زدست کس      دست تو تا که گردد بسته جناب تو

\* ... از یکدیگر نستانند .

مانا جناب بستی با منعمان دهر -      زین روی باشد از همگان اجتناب تو

اکنون نمی ستاند چیزی زدست کس      دست تو ، تا نکرده برده جناب تو

و «جناب» همان است که امروز «جناغ» گویند و با کشیدن صرف شود .